

## استعمار بوسیله عقیده

سرگرم کردن انسان با متافیزیک و زد زدن زندگی از او.....

مهدي گزاري

سردمداران مذهب بوسیله اعتقادات و زبان عرفان انسانهای عصر خود و قرون بعد را استعمار می کنند. عقل و آگاهی مردود و زبان قدرت است و ترساندن از موهومات و جن و آتش نار نیش عقرب جراره مردم خود باخته و آفت ناشناخته در این حکومت نظامی دینی به دنبال حکمت افلاکی از زندگی دنیا گریخته و همواره به دنبال زندگی در آن دنیا و آخرت است در این میان بزرگان دین خود را می ستایند و از کمترین حقوق اولیه خود چشم میپوشد.

سنت مریدی و مرادی که در کشور ما حاکم است نیز نوع دیگری از استثمار عقیدتی است. در مردم ما نوعی خود باختگی نسبت به محمد و فرزندان او و اصحابش وجود دارد. خود باختگی یعنی مراد را دیدن و خود را ندیدن. معشوق را شمس را امام را خلیفه را دیدن و نام اینها را عشق گذاشتن و آدمی خود باخته صاحب اختیارش می شود برای همین مردم خاصیت بت پروری و آتورینه سازی دارند و احساس حقارت در پیشگاه عربها میکنند و همین احساس حقارت است که او را به درگاه رهبران عرب می برد. او با مهر طلبی بسیار نزد قبرهای عربهایی می رود که با سیاست پدران او را کشتند و خود را دخیل ابوبکر و عمر و عثمان و محمد و علی و... میکند.

هم هویتی با سلک و مذهب او را تخریب می کند در واقع زیر این چتر خود را یک فرد با هویت می داند. آخر در این خود باختگی برای او منافع معنوی (حوری پری بهشت شیر و عسل) وجود دارد. ایرانیان سالهاست استقلال و اندیشه خود را به اقتدار عربها فروخته اند.

آدمی با هم هویت شدن با مذهب مرام مسلک دین یک اعتبار و حیثیت درونی پوشالی پیدا می کند و چون میدانند این قدرت و اعتبار (نا خودآگاه همه میدانند) دروغین است مدام از آن دفاع می کند. برای پایین آمدن قداستش حرص و جوش می خورد و در مورد اعتقادات خود تعصب پیدا می کند. یکی از دلایل اینکه رفراندم در ۱۳۵۷ به نفع حکومت اسلام و ملاها تمام شد همین اعتقادات دینی مردم بود.

انتخاب قضا و قدر به جای مبارزه و چالش با مشکلات. پذیرفتن ستم و حکومتهای ستمگر به این دلیل که خدا آنها را مقدر کرده راه رشد ستمگران را باز نمود. روایتهای مختلف از دین دکانهای بسیاری را باز نمود سنی - شیعه - حنفی - شافعی - حنبلی - مالکی - وهابی - ۱۲ امامی - ۶ امامی - بهائی - فاطمیون - و... و همچنین فرقه های طریقتی که به اسم همان صاحب سلسله عرفانی معروفند مثل سهروردیه ( شیخ اشراق - شهاب الدین عمر) نخشبندیه (وابستگی شدید به ابوبکر) - عثمانیه - مودودی - قادریها (موسس غوث گیلانی) - مولتانی ها (بهائ الدین زکریای مولتانی) (در پاکستان و هند) - مولوی ها (در ترکیه) - خاکسارها (در مشهد) - شاه نعمت اللهی (در کرمان - نعمت الله ولی) - رضائیه (کردستان) - ذوالریاستین (مهدي سینائی شیراز) - لالویهاوملامتیة (حمدون قصار در خراسان و عبدالله منازل) - گنابادیها - فرقه های قلندریه - مختاریه - جامیه ادهمیه - شقیه - ابدالیه - جلالیه (جلال الدین بخاری) - جوالقیه (شیخ جمال ساوه ای) - حیدریه (قطب الدین حیدر علوی) - مداریه - طریقت خواجگان - بکتاشیه (بکتاش ولی) - حروفیه (فضل الله نعیمی = علی الاعلی) - قلندران نقوطی - امنائیه - واحدیه (محمود پسرخانی) و.... این دکانها مردم ایرانی مرا از هم جدا نمود و همه بر روی هم شمشیر کشیدند. شمشیرهایی گاه از جنس کینه نفرت مردم یکدست و آریایی تبدیل به مستعمرات فکری شدند.

فکر و ذهنشان جنگ و برتری پیش مذهب مخالف است. یک نوع استثمار محترمانه فقط تاوانش یک عمر زندگی ایرانیان عزیز من است. آن وقت یکی از ما که به دنبال راه بیرون رفت از این فشار استثمارها است پناهگاهی می جوید نمی یابد.

شهریاران بود و جای مهربانی این دیار شهریاران را چه حال افتاد و مهربانان را چه شد

هموطنی ایرانی که مثل او بیندیشد نمی یابد! همه عرب شده اند. بر اثر شناخت و آگاهی از اجحافهای قشریان و متعبدان خسته است.

ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

اگر انسان به حقوق خود دست یابد و مردمان با او مهربان باشند چرا به پناهگاه نیاز باشد. او به دنبال خدایی می گردد که زبان فارسی حالیش بشود. چون به او گفته شده باید با خدا به زبان خودش سخن گفت (عربی) و او برای خود نام عارف برمی گزیند و از حیثه شریعت پایش را بیرون می گذارد. در جواب دین مداران می گوید طریقت وادی پس از شریعت است و پس از آن وادی حقیقت است و در اشعارش یاد اجداد خود می کند و از دیر و میکده و مغ و جام جم و چیزهایی یاد می کند که در عرب نبوده و نیست.

اگر رازهایی که فهمیده بگوید همه او را به جرم ارتداد اعدام میکنند. آن وقت پس از اعدام می گویند طرف عارف بود. حلاج - سهروردی - عین القضاة با اینکه قربانی شدند در می مانی که چطور در تخطئه عقل بر آمدند چرا همواره در ادبیات ما از عقل

گریزی سخن است؟

زبان عرفای ما زبان تشویق به انفعال و عقل گریزی است و این ناشی از ایستادگی عقل و چون و چرا کردن آن در برابر دین و خرافات دینی است. بارها در تاریخ ما عقل سرزنش شده و وحی را چسبیده اند در حالیکه همه کارهای ما را همین عقل تا زمانی که زنده ایم به عهده دارد.

در غرب آنقدر مسیحیان و کلیسا در مقابل عقل (کشفیات دانشمندان) مقاومت کردند تا رنسانس رخ داد. غیر مذهبها پیروز شدند و غرب دنیای خود را ساخت. آخرتش را هم مسلمانهای شرق می سازند. عرفان شرق می گوید:

از مودم عقل دور اندیش را  
ز اندیشه بیزاری کنم ز اندیشه ها افسرده ام  
بعد از این دیوانه سازم خویش را  
ز اندیشه بیزاری کنم ز اندیشه ها افسرده ام

تناقضات تو یا شیخ مردم من را به انفعال گوشه میخانه و دوری از تمدن کشاند!!!!

برده اندیشه جز اندیشه نیست  
ترک کن اندیشه که مستور نیست

در استعمار مذهب بمان؟ زورمندان اگر زور خود را به صورت حق و اطاعت دیگران از خود را به صورت تکلیف در نیارند هرگز آنقدر زورمند نخواهد بود که برای همیشه فرمانروا باقی بماند ×××××!!!!!!

پیامبران با شهادت و زیرکی بسیار! مردم یک دست و صاف و ساده را به دسته ها و طبقاتی تقسیم نمودند که جنگهای مذهبی و دینی تا به امروز تلفات می گیرد!!!!

ادامه جنگ صلیبیها (که گمان می شد در نبرد چالدران سفره آن بوسیله صلاح الدین ابوبی برچیده شده) هنوز بین مسلمانان لبنان و فلسطین از یکطرف و یهودیان (فرزندان موسی- بنی اسرائیلیان) ادامه دارد. در حالیکه همه این دینها و کیشها و پیروانشان باید از موهبت حیات برخوردار باشند چه گبر و چه نصارا و چه یهود!!!

بی نهایت کیشها و پیشه ها  
از یک اندیشه که آید در درون  
جمله مردم سخره اندیشه اند  
جمله ظل صورت اندیشه ها  
صد جهان گردد به یک دم سرنگون  
زان سبب خسته دل و غم پیشه اند (مولوی)

و این مربوط به خطای شناختی انسانها و پیامبران است. موسی میگوید: خدا در آسمان سوم است. عیسی می گوید: طبقات آسمان خدا چهار تاست محمد می گوید: طبقات آسمان الهی هفت تاست و من در شب معراج در آنجا با خدا ملاقات کردم و هدف و غایت زندگی را رسیدن به لقای الله اعلام کرد. اگر محمد زرنگی نمی کرد و نمی گفت که طبقات آسمان ۷ تاست و من آخرین پیامبر هستم مطمئنا مولوی میگفت آسمان ۸ طبقه دارد و شمس می گفت ۱۰ طبقه و عطار ۱۲ و سنائی ۱۴ و خرقانی ۱۸ و با یزید ۲۰۰ طبقه را به ثبت می رساندن.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

زبان حال همه ادیان و مکتبها و فرقه ها و مسلکها همین است. هر مریدی و هر پیروی از ظن خود یار آنها شده است چرا که روان انسانها پیچیده و تو در تو است و میلیونها عامل در تصمیم گیریهای آدم دخالت دارد. طرف از دف زدن مجالس ذکر درویشهای فلان سلسله خوشش می آید در دام پیر می افتد. ذکر می گیرد - مشرف می شود - لباس مخصوص به تن می کند - سر می سپارد دست بیعت می دهد - و قسم یاد می کند مثل مولوی در پی شمس زمانه بود و تا آخر عمر زندگی اش را وقف آن سلک و مذهب می کند و باز استثماری دیگر. پس به یقین انسان نمی توان اتکا کرد و مشکوک است.

زین خیال رهزن راه یقین  
نزد عاقل زان پری که مضمهر است  
گشت هفتادو دو ملت اهل دین  
آدمی صد بار خود پنهان تر است (مولوی)

شخصیت پرستی و بت سازی از آتوریته های مذهبی نیز نتیجه هم هویت شدن با دین است. زورمندان اگر زور خود را به صورت حق و اطاعت دیگران از خود را به صورت تکلیف در نیارند هرگز آنقدر زورمند نخواهد بود که برای همیشه فرمانروا باقی بماند ×××××!!!!!!

بهشتی که وعده اش را در پس آسمانها و در هفتمین طبقه آنجا چفت الله می دهند اکنون نمی سازیم ملکوت را در زمین نمی سازیم از دیدن کردگان که همانا تنها فرشتگان آسمان و زمین اند لذت نمی بریم از این زمین که چشم تمام عربها بدان بود چشم بر میگیریم و به آخرت و پس از مرگ چشم می دوزیم زندگانی به این مهمی را که با چه مشقاتی ارزانی ما داشته جیفه می نامیم و خیلی هم حال می کنیم که ترک دنیا کرده ایم و حدیث مولا را رعایت نموده ایم (الدنیا جیفه) دنیا را خود پیامبران و خلفایشان بیش از هر انسان عادی دوست داشته اند. اگر چنین نبود چرا زمام امور را بدست گرفتند و پادشاهی از نوع دینی مذهبی را براه انداختند؟ مدینه فاضله نشان مردم می دهیم در پس مرگ - آن طرف آب - این دنیا را رها می کنیم و نام قبرستانهای خود را بهشت می نامیم - بهشت زهرا - بهشت رضا - بهشت ...

و جاه طلبهایی که کاملاً در نفس قوطه ورنند مرگ را پذیرا نیستند آخر به آنها وعده زندگی جاودانه را داده اند مگر می شود روزی نیست و نابود شوند تازه بعد از مرگ کلی کار داریم تازه می خواهیم در رکاب حضرت باشیم. حوری آقا حوری ۷۰ - ۸۰ تا حوری نذر داشتیم. ما به فرمایشات دین عمل کردیم این دنیا اصلاً نگاه به دخترهای خوشگل نکردیم از کنار دخترها رد می شدیم سرمان را پایین می گرفتیم همش بخاطر قولهای دین که شما اینجا کاری نکنید بدید بزرگان دین بکنند. (پیامبر ۹ تا زن ثابت داشت که همه ازش خبر دارند).

حالا چطور بباییم به خود بقبولانیم که بعد مرگ هیچی!!!! نه آقا!!! مگه میشه؟ گفته شده که بعد مرگ تازه اول خوشبختی مومن است.

شعر هم گفتیم:

عالم عشق فراز مندی از من کرد که در بیکرانه هستی نکردم برنامحرمی دراز دستی

حالا چطور قبول کنیم که اون طرف خبری نیست؟؟؟؟ اینهمه عفت پیشه کردیم! به امید حوری مگه جاه طلبی می گذاره که آدم فکر کنه؟؟؟؟ من باید جاودانه باشم - من - من آقا من!!!! راه برون رفت از این نابودی دست کیست؟؟؟ دست فلسفیان که نیست چون اینها سازشان کوک نیست با دل ما پس میرویم بسوی همان دین و پیامبر گل مان (ص) آخه حرفهای خیلی قشنگه آدم سحر میشه!!!!

رسول الله(ص): امت من برترین و کامل ترین امتهاست و من آنها را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد و شفاعت ما نصیب بی نماز نمی شود. و آنجا برای مومنان جویهای شیر و عسل روان است و زنان بهشتی با چشمان سیاه و درشت و شرابهایی بهشتی که هر چه بنوشند سیر نگرند و در زیر درخت طوبی استراحت کنند و هر برگ درخت طوبی موسیقی خوش بنوازده که مومن را نوازش دهد.

در این حدیث چیزهای جالبی هست. برتری طلبی - منم منم کردن مثل تجار بازار ذائقه عرب آن زمان فقط شیر و عسل را چشیده بوده و جالبتر اینکه شیر و عسل چسبناک چطور در جوی روان است گلی نمی شود - موسیقی - موسیقی که حرام بود حالا چطور شده که خدا موسیقی پخش می کند - زنان با چشمان سیاه و درشت: زیبا بینی عرب اینگونه دیده چون پیامبرش زنان چشم سبز و آبی اروپا را ندیده - سیر نگرند مثل اینکه برای مومن معضل بزرگی است سیر شدن خوب این بهتر است دیگر!!!!

بعد مرگ زنده می مانیم - چرا - چون به خود تلقین می کنیم که زنده می مانیم بعد از مدتی این تلقین را باور می کنیم و خود این می شود یک حقیقت حقیقتی که در صورتی داده می شود که با رسول باشی!

محمد: هر که با ما باشد در بهشت است و آنانکه کفر ورزند در آتش خواهند سوخت.

--بایک: ای مردم. باچشم باز در جهنم بودن بهتر است یا با چشم بسته در بهشت؟ آزاد مرد و پارسا و پاک بودن بهتر است یا در استعمار و استثمار دین تازی؟ در زمانی که گالیله را بخاطر یافته های علمی محاکمه می کردند گالیله گفت: بیایید شما طرفداران انجیل نیز ببینید آنچه را من از این تلسکوپ دیده ام. اما هیچ کشیشی حاضر به نگاه کردن دوربین نشد چون می ترسیدند که ایمان خود را از دست بدهند. چرا که از دست دادن ایمان مساوی بود با از دست رفتن منافع.

--بایک:

ای مدعیان همه حور و بهشت شما را و آتش جهنم ما را  
زدست مردمان فغان دلم می رود تا ثریا را  
هر چند گوش ندهند صحبت ما را

اردیبهشت ۱۳۸۴